

تأملی بر ادبیات تطبیقی در قرن بیست و یکم*

سوزان باسنت، دانشگاه واریک

ترجمه مسیح ذکاوت**

چکیده

مقاله حاضر دورنمایی از جهت‌گیری و موقعیت ادبیات و ادبیات تطبیقی را در سده بیست و یکم به دست می‌دهد. درآمدی است به یکی از رویکردهای اخیر نقد ادبی، یعنی مطالعات استعماری و پسااستعماری. افزون بر این، مطالعات نیم‌کره جنوبی و پسااستعماری و مطالعات ترجمه را به عنوان دو رویکرد اصلی در ادبیات تطبیقی نوین معرفی می‌کند. در عین حال، به بررسی شباهت‌ها و تفاوت‌های نظرات خود و اسپیواک نیز می‌پردازد. هر دو پژوهشگر در مورد تحول شگرف مفهوم ادبیات تطبیقی و لزوم گسترش حیطه مطالعات در این حوزه به فراتر از بنیاد اروپامحور سنتی آن اتفاق نظر دارند. اما باسنت در موضوع پژوهش و تأکید آن با اسپیواک موافق نیست. او معتقد است که پژوهشگران اروپایی نباید قانون ادبی خود را یکسره به فراموشی سپارند. همچنین، علاوه بر مسائل سیاسی، بر جنبه‌های زیباشناختی پژوهش‌های ادبی نیز اصرار می‌ورزد. نویسنده موضوع اصلی پژوهش‌های تطبیقی را مطالعه درباره تاریخ ادبیات — یعنی مطالعه تاریخی درباره پیشینه دریافت و پذیرش متن در طول زمان — می‌داند، و بر پرهیز از تجویزگرایی در ادبیات تطبیقی تأکید می‌کند. (م. ذ.)

کلیدواژه‌ها: آینده ادبیات تطبیقی، مطالعات نیم‌کره جنوبی و پسااستعماری، مطالعات ترجمه، تاریخ ادبیات.

* Susan Bassnett. "Reflections on Comparative Literature in the Twenty-First Century." *Comparative Critical Studies*. 3, 1-2 (2006): 3-11.

** دانش‌آموخته کارشناسی ارشد دانشگاه شیراز

پیام‌نگار: massihzekavat@gmail.com

من در تمام دوران زندگی دانشگاهی‌ام با ادبیات تطبیقی درگیر بوده‌ام. واژه «درگیر» را سنجیده به کار می‌برم، چرا که پرداختن به اندیشه ادبیات تطبیقی آسان نبوده است و، آن‌چنان هم که در این سده پیش می‌رویم، به هیچ وجه روشن نیست که این رشته به چه سویی خواهد رفت. هر چند انجمن بین‌المللی ادبیات تطبیقی با تمام شعبه‌هایش در ده‌ها کشور مختلف در حال رشد و ترقی است و مجلات علمی-پژوهشی، گردهمایی‌ها، برنامه‌های تحصیلات تکمیلی و مراکز پژوهشی گوناگون از وجود رشته‌ای استوار خبر می‌دهند، اما نگرانی‌هایی که در دهه‌های واپسین قرن بیستم ابراز شد هنوز برطرف نشده است. چندی پیش، گایاتری چاکراورتی اسپیواک مجموعه مقالاتی با عنوان مرگ یک رشته^۱ منتشر کرد. بر مبنای استدلال او در این کتاب، ادبیات تطبیقی رو به افول است و تنها راه پیشرفت برای این رشته فراتر رفتن از بنیادهای اروپامحور و پذیرفتن تقدیمی قطعی در آینده است، نوعی «خواهد شدن»، یک کیفیت «شاید اتفاق می‌افتاد»^۲ (اسپیواک ۶).

^۱ Gayatri Chakravorty Spivak, *Death of a Discipline*

^۲ "to acknowledge a definitive future anteriority, a 'to-comeness', a 'will have happened' quality".

سبک اسپیواک در نگارش ساده و روان نیست. شاید این به دلیل تأثیرپذیری او از پس‌اساختارگرایی و ساخت‌شکنی باشد (او مترجم کتاب *Of Grammatology* اثر دریدا است). چنان که در متن انگلیسی نیز مشخص است، پیچیدگی از ویژگی‌های سبکی اوست که البته صرفاً جنبه بلاغی ندارد، بلکه متناسب با مضمون آثار و تفکر اسپیواک است. به هر حال، تأکید پرفسور اسپیواک در زمینه آینده ادبیات تطبیقی بر جایگزینی فرهنگ‌ها و زبان‌هایی است که تا به امروز در حاشیه و مغفول بوده‌اند، به جای آنچه تا کنون در کانون توجه قرار داشته است. به اعتقاد او، تنها چنین رویکرد غیراروپامحوری متضمن آینده‌ای برای ادبیات تطبیقی است. آینده و تقدم در پژوهش‌های تطبیقی از آن به حاشیه‌رانده‌ها و اقلیت‌ها و «دیگری‌ها» است. برای روشن‌تر شدن بحث، بندی را که این جمله از آن نقل شده است به طور کامل از کتاب مرگ یک رشته ترجمه می‌کنم: «حتی از منظری محدود به ایالات متحد، منابع فاعلیت ادبی (literary agency) آشکارا فراتر از ادبیات‌های ملی اروپایی قدیم گسترش یافته‌اند. برای این رشته [یعنی ادبیات تطبیقی که البته اسپیواک بر مرگ آن به عنوان یک رشته تأکید دارد]، راه برون‌رفت تصدیق تقدیمی قطعی در آینده، «خواهد شدن» و آتیه‌ای معهود است. این [چنین رویکردی] مصونیتی است در برابر رقابتی مخرب بر سر منابعی که مدام تحلیل می‌روند. همچنین، این [رویکرد] مصونیتی است در برابر از دست دادن بهترین [جنبه] ادبیات تطبیقی قدیمی، یعنی همان مهارت خوانش دقیق در زبان اصلی. چنین فلسفه‌ای در برنامه‌ریزی از طبقه‌بندی‌های غیرفراگیر و نظام‌پردازی‌های موقت استقبال می‌کند. این در حالی است که از پیش طراحی کردن نقد ادبی را به خودی خود و به عنوان هدف ترغیب نمی‌کند، زیرا نقشه‌کشی تشخیصی راه را برای «خواهد شدن» باز نگاه نمی‌دارد. [در اینجا اسپیواک به لزوم رویکردهای غیرتجویزی اشاره می‌کند]. برای پذیرفتن چنین آینده‌بازی است که باید منابع مطالعات منطقه‌ای (Area Studies)، به‌خصوص آنچه را ورای ایالات متحد و اروپاست، مورد توجه قرار دهیم» (۶) - م.

ادبیات تطبیقی نوین باید گرایش فرهنگ‌های غالب را به همگون‌سازی فرهنگ‌های نوظهور «تضعیف کند و برچیند» (اسپیواک ۱۰۰). به بیان دیگر، ادبیات تطبیقی نوین باید از معیارهای ادبیات و جوامع غربی فراتر رود و به موقعیتی عالم‌گیر دست یابد. عزم نخست ادبیات تطبیقی مبنی بر مطالعه فراملی ادبیات از حیث درون‌مایه‌ها، مکاتب، انواع ادبی، دوره‌ها، روح زمان و تاریخ اندیشه اکنون رنگ باخته است و باید در پرتو آثار خلق‌شده در فرهنگ‌های نوظهور مورد بازنگری قرار گیرد. بنابراین، ادبیات تطبیقی بُعدی سیاسی‌شده دارد. اسپویاک اندیشه عالم‌گیری^۱ را در مقابل جهانی‌شدن مطرح می‌کند، چون به نظر او جهانی‌شدن مستلزم تحمیل ارزش‌ها و نظام دادوستد یکسان در همه جاست. آن‌چنان که اسپویاک می‌گوید، عالم‌گیری را می‌توان درون فرهنگ‌های پیش‌سرمايه‌داری دنیا و ورای جریان دادوستد جهانی تصور کرد، جریانی که تجارت بین‌المللی به آن جهت می‌دهد.

دیدگاه اسپویاک غیرمتعارف و بی‌پرواست. چنین منظری نتیجه منطقی نظر او در باب دیگری فرودست و مطالعات دیگری فرودست^۲ است. منشأ این نظریه پیشینه خاص اسپویاک و دیدگاه حاصل از آن است^۳. به دیگر بیان، این روایتی است از نظریه آدم‌خواری برخی نویسندگان و نظریه‌پردازان برزیلی که برگرفته از جنبش آدم‌خواری^۴ دهه ۱۹۲۰ میلادی است. در آن هنگام، اُزوالد جُندرِج^۵ سرگرم طرح بیانیه‌ای بود تا از این طریق جامعه‌اش را درک کند، جامعه‌ای که شاهد همزیستی عناصر تجدد و پیش از تاریخ در مرزهای ملی بود. او، در عین حال، سعی می‌کرد تا رابطه برزیل با اروپا را مجدداً ارزیابی کند. السا ویرا اهمیت نظریه آدم‌خواری جُندرِج را به‌خوبی خلاصه

^۱ planetarity

^۲ واژه انگلیسی subaltern به معنای کسی با درجه نازل نظامی است. این واژه از دو واژه لاتین تشکیل شده است: sub به معنی زیر، تحت و فرو، و alter به معنی دیگر و غیر. به عقیده ایبرامز و هارپم در ویرایش نهم *A Glossary of Literary Terms*، در نظریه و نقد ادبی و مطالعات پسااستعماری، دیگری فرودست «به طور معمول در اشاره به سوژه تحت استعمار [به‌کار می‌رود] که ساخته گفتمان اروپایی است و مردمان تحت استعماری که این گفتمان را به کار می‌برند آن را درونی کرده‌اند» (۲۷۷-۲۷۸) - م.

^۳ اسپویاک استاد هندی‌تبار دانشگاه کلمبیا (نیویورک) است که پیش از عزیمت به امریکا بخشی از تحصیلاتش را در هند به پایان رساند - م.

^۴ anthropophagist movement

^۵ Oswald de Andrade

می‌کند. در این نظریه، رابطه نویسنده با مرجع، خصوصاً مرجع غربی، با آدم‌خواری مقایسه شده است که فقط شریف‌ترین و برترین اسیرانش را می‌خورد تا شاید بخشی از دانش و فضایی را که گمان می‌رود این اسیران بدان آراسته باشند کسب کند:

فروبلعیدن شکسپیر و بازآفرینی بلا تکلیفی هملت در بیانیه^۱ به دیدگاه همسان‌پنداری^۲ آدم‌خواری هم به عنوان برنامه و هم به عنوان عملکرد اشاره دارد: داده خارجی به هیچ‌وجه رد نمی‌شود، بلکه جذب و دیگرگون می‌شود و این امر آدم‌خواری و اصل تعامل و هم‌سخنی را به هم نزدیک‌تر می‌کند. ولی این نکته منطقی است که تعامل و هم‌سخنی از والد جُنْدِرَج برای برزیل اهمیت سیاسی داشته باشد، زیرا انکار تک‌صدایی به معنای تأکید بر فضای چندصدایی و چندفرهنگی برزیل و نهایتاً آزادی از استعمار ذهنی است (وییرا ۹۵-۱۱۳، ۹۸).

موضوع حائز اهمیت در اینجا اندیشه چندصدایی یا چندبیبانی در مقابل اندیشه تک‌صدایی است، یعنی همان الگویی که قدرت‌های استعماری پیش‌تر ترویج کرده بودند. اکنون، به جای تنها یک صدای غالب، صداهای دیگری نیز به گوش می‌رسد. اندیشه چندبیبانی در قلب تفکر پسااستعماری جای دارد.

البته چنین تفکری برای موقعیتی پسااستعماری، به‌ویژه برای پژوهشگران تطبیقی برزیل، بسیار مناسب و کارآمد است. پیشنهاد اسپواک مبنی بر پژوهش در سنت‌های ادبی رفیع برآمده از نیمکره شمالی نیز برای پژوهشگران سایر مناطق نتیجه‌بخش خواهد بود. ولی هیچ‌یک از این الگوها برای کسانی که از همین سنت‌های رفیع برآمده‌اند مفید نیست. پرسش همچنان این است که در ادبیات تطبیقی احتمالاً چه جهت‌گیری‌های نوینی برای پژوهشگران اروپایی وجود دارد، یعنی پژوهشگرانی که ساختار فکریشان تحت تأثیر تفکر لاتینی و یونانی باستان شکل گرفته است، تحت تأثیر انجیل، حماسه ژرمنی، دانتِه و پترارک، شکسپیر و سروانتس، روسو، ولتر و عصر روشنگری، رمانتیسیم و پسارمانتیسیم، رمان‌نویسان اروپایی قرن‌های نوزدهم و بیستم، و نسل‌های نویسندگانی که به عاریت گرفته‌اند و ترجمه و قلب و چپاول کرده‌اند، اما در عین حال، آثارشان بی‌وقفه درخودآگاه تمام کسانی که امروز می‌نویسند کمابیش ساری است.

خاستگاه‌های ادبیات تطبیقی در اوایل قرن نوزدهم رابطه‌ای ناساز میان نظرات مختلف درباره ادبیات، مثلاً اندیشه ادبیات جهان^۳ گوته و ادبیات‌های ملی نوظهور را

^۱ Manifesto

^۲ assimilative

^۳ Weltliteratur

آشکار می‌سازد. تلاش برای تعریف ادبیات تطبیقی بیشتر بر مسئله مرزهای زبانی یا ملی متمرکز بود. به نظر می‌رسید که، برای حفظ صحت موضوع، مقایسه می‌بایست بر اساس تفاوت استوار باشد: مطلوب آن بود که متون و نویسندگان و مکتب‌ها و رای مرزهای زبانی مختلف با هم مقایسه شوند، و این عقیده دیرزمانی دوام داشت. حتی در دهه ۱۹۷۰ استاد راهنمایم به من می‌گفت که اگر آثار نویسندگان یک زبان را بررسی کنم، در چهارچوب ادبیات تطبیقی نخواهد بود. تمام ادبیات نوشته شده به زبان انگلیسی را همگون می‌پنداشتند و هیچ توجهی به موقعیت‌های فرهنگی مختلف نمی‌شد. در همین دوره، وول سوینکا^۱، استاد مدعو دانشگاه کیمبریج، نمی‌توانست در دانشکده زبان انگلیسی این دانشگاه تدریس کند و صرفاً به این دلیل که ادبیات افریقایی به رسمیت شناخته نشده بود، مجبور به تدریس مردم‌شناسی اجتماعی شد. بار سنت والای اروپایی چنان سنگین بود که واکنش خشمناک محققان پسااستعماری هیچ دور از انتظار نبود.

به هر حال، در سه دهه اخیر راهی دراز پیموده‌ایم و تأثیر پژوهش‌های پسااستعماری، به همراه دیگر نظریه‌هایی که وضع موجود «ادبیات قانون‌گذار»^۲ را به چالش کشیده‌اند، قابل توجه بوده است. اما اندیشه ادبیات قانون‌گذار اکنون نیازمند بازنگری است، زیرا متون اساسی غرب از طرق مختلف به ادبیات سرزمین‌های دیگر راه یافته‌اند. تأثیر مکتب ناتورالیسم در ادبیات هند جنوبی، استفاده به‌غایت خلاقانه درک والکت^۳، نویسنده اهل سنت لوسیا و برنده جایزه نوبل، از هُمر و سنت حماسی، رشد ناگهانی ترجمه در چین که ادبیات غرب را با روش‌های بدیع و جالب ترجمه و تقلید و بازنویسی می‌کنند، همگی ناظر بر راه یافتن ادبیات غرب به دیگر ادبیات‌هاست. یکی از مسائل مهمی که ادبیات تطبیقی باید امروز به آن پردازد، نقش و جایگاه ادبیات قانون‌گذار است. چنین به نظر می‌رسد که این متون خارج از اروپا و امریکای شمالی اهمیت بیشتری دارند تا نزد نسلی از پژوهشگران که از پیشینه استعماری و امپریالیستی خود در عذاب‌اند.

از نظر اسپوواک و دیگر متخصصان نیم‌کره جنوبی، موضوعات حساس ادبیات تطبیقی، در واقع، سیاسی هستند. به نظر من، در مقابل، موضوعات حساس برای

^۱ Wole Soyinka

^۲ canon. به مجموعه‌ای از آثار ادبی اطلاق می‌شود که، بنا به اجماع متخصصان و پژوهشگران و آموزگاران، آثار مهم و متون پایدار یک سنت ادبی محسوب می‌شوند (ایبرامز و هارپم: ۲۰۰۹، ص ۳۸) - م.

^۳ Derek Walcott

متخصصان اروپایی به همان میزان که سیاسی‌اند زیباشناسانه هم هستند. زیرا ما در حال بازنگری بنیادی آن چیزی هستیم که دانش ادبی را تشکیل می‌دهد. در اروپا، برنامه آموزش عالی در دست بازنویسی است تا با نسلی از دانشجویان سازگار شود که دیگر نمی‌توانند با آثار پیش از اوایل دوره مدرن [رنسانس یا نوزایش ادبی] ارتباط برقرار کنند. زبان‌های قرون وسطایی در پی زبان‌های کلاسیک از بین رفته‌اند؛ بنابراین، تأکید روزافزون بر ادبیاتی است که پس از قرن شانزدهم تولید شده است. این امر، به نوبه خود، بر تلقی ما از تاریخ ادبیات، چگونگی پیگیری ظهور (و افول) درون‌مایه‌های گوناگون و صورت‌ها و انواع ادبی در طول زمان تأثیر خواهد گذاشت. جالب آنکه به نظر می‌رسد که علاقه به دوران باستان، به‌خصوص به نمایش کلاسیک یونان، در میان نویسندگان معاصر احیاء شده است. این خود نشان از پدیده‌ای ادبی دارد که دربرگیرنده بازنویسی و ترجمه است.

در سال ۱۹۹۳، کتابی درباره ادبیات تطبیقی نوشتم و در آن درباره احتضار این رشته بحث کردم. اساس استدلال من این بود که بحث درباره آنچه بحران ادبیات تطبیقی خوانده می‌شود دو علت دارد: یکی میراث اثبات‌گرایی^۱ قرن نوزدهم، و دیگری عدم توجه به دلالت‌های سیاسی در فرآیندهای انتقال بین‌فرهنگی. همین سبب شد که در غرب تصور کنند که ادبیات تطبیقی رو به افول می‌رود، در حالی که در دیگر نقاط دنیا ادبیات تطبیقی، البته تحت عناوینی دیگر، دوران رشد و شکوفایی را طی می‌کرد. پیشنهاد من این بود که شاید زمان آن رسیده باشد که رشته نوظهور مطالعات ترجمه، که رشته‌ای مستقل‌تر است، محوریت یابد: «دوران ادبیات تطبیقی در قالب یک رشته پژوهشی به سر آمده است. اقدامات بین‌فرهنگی در عرصه زن‌پژوهی، در نظریه پسااستعماری و در فرهنگ‌پژوهی چهره ادبیات‌پژوهی را به طور اعم دیگرگون کرده است. از این پس باید ترجمه‌پژوهی را رشته اصلی پژوهش تلقی کنیم، و ادبیات تطبیقی را عرصه موضوعی ارزشمند ولی فرعی بدانیم»^۲ (باسنت ۱۶۱).

^۱ positivism

^۲ باسنت، سوزان. «از ادبیات تطبیقی تا ترجمه‌پژوهی». ترجمه صالح حسینی. *ادبیات تطبیقی، ویژه‌نامه نامه فرهنگستان*. ۱/۲ (بهار ۱۳۹۰، پیاپی ۳): ۹۶.

این عبارت تعمداً طعنه‌آمیز بود؛ هدفم این بود که هم موجب اقبال نسبت به مطالعات ترجمه شود و هم به اضمحلال ادبیات تطبیقی اشاره کند. امروز که به این پیشنهاد فکر می‌کنم، به نظرم از اساس ناقص است. مطالعات ترجمه در طول سه دهه پیشرفت چندانی نداشته است و تطبیق همچنان در کانون پژوهش‌ها در حیطه مطالعات ترجمه قرار دارد. اگر آن کتاب را امروز می‌نوشتم، می‌گفتم نه ادبیات تطبیقی و نه مطالعات ترجمه هیچ‌یک را نمی‌توان رشته محسوب کرد، بلکه هر دو روش‌هایی برای برخورد با ادبیات و شیوه‌هایی برای خوانش هستند که در جای خود مفیدند. ریشه بحران ادبیات تطبیقی در تجویزگرایی بیش از حد و روش‌شناسی‌های متمایز و محدود به فرهنگی خاص بود که نمی‌توانستند کاربرد جهانی و مناسب داشته باشند.

اسپیواک اندیشه جهانی شدن را به سود عالم‌گیری متصوری رد می‌کند، ولی گفتمان جریان‌های جهانی می‌تواند برای پژوهشگران ادبیات تطبیقی سودمند باشد. می‌توان الگوهای داد و ستد و انتقال‌هایی را که در جنبش‌های ادبی و فلسفی رخ می‌دهند، با الگوهای متغیر جریان‌های جهانی اطلاعات مقایسه کرد. این بدین معنی است که نظریه‌های سرمایه فرهنگی و انتقال آن می‌توانند روش‌های تطبیقی مفیدی باشند. جالب اینکه برگزاری رویدادهای تخصصی که پژوهشگران طیف وسیعی از رشته‌های مختلف را گرد هم جمع کند، نیز می‌تواند بسیار مفید باشد و البته نمایشگر بهترین نوع پژوهش تطبیقی است. همایش نوامبر ۲۰۰۵ در شهر لیسبون در یادبود دوست و پنجاهمین سالگرد زمین‌لرزه‌ای که این شهر را در روز قدیسین^۱ در سال ۱۷۵۵ ویران کرد، نمونه‌ای از پژوهش بینارشته‌ای و تطبیقی بود. زمین‌لرزه لیسبون تأثیر بسیار عمیقی در جریان تفکر در اروپا داشت. این واقعه الهام‌بخش آثار ادبی مانند *کاندید* ولتر بود، و همین‌طور بسیاری مباحث دینی از دیدگاه‌های گوناگون در کشورهای مختلف، تعداد زیادی آثار نقاشی به‌خصوص از هنرمندان آلمانی و هلندی، پژوهش‌های علمی که بعدها موجب پیدایش علم زمین‌ساخت^۲ شد، و همچنین طرح پرسش‌های وجودی درباره وجود خدا. گوته که در آن زمان کودک بود، بعدها وحشت ناشی از داستان‌های رویدادهای لیسبون را به یاد می‌آورد. کتاب *زمین‌لرزه مهیب لیسبون* (بوئسکو و کوردیرو) که در حاشیه این همایش به چاپ رسید، شامل بخش‌هایی به قلم پژوهشگران مختلف از کشورها و

^۱ All Saints Day

^۲ tectonics

رشته‌های گوناگون است. این کتاب، هرچند چنین ادعایی ندارد، الگویی برای ادبیات تطبیقی قرن بیست و یکم است، زیرا چندصدایی است اما تمام صداهاى آن به لحظه تاریخی خاصی اشاره دارند و به مانند نغمه گروه همخوان در هم آمیخته‌اند. بنابراین، تطبیق هم در روش‌هایی که پژوهشگران مختلف برای برخورد با موضوعی یکسان برمی‌گزینند، و هم در فرایند خوانش صورت می‌پذیرد. شاید در بعضی از مقالات مقایسه‌هایی انجام شود، اما مقایسه واقعی از طریق قرینه‌سازی مقالات مختلف و واکنش خوانندگان نسبت به این قرینه‌سازی حاصل می‌شود.

ادبیات تطبیقی آن‌گاه به بیراهه رفت که سعی در تعیین چگونگی مقایسه داشت. نتیجه‌اش ایجاد محدودیت‌های ساختگی و تجویزی بودن برخی از نظریات بود. این موضوع به‌خصوص در نیمه اول قرن بیستم و در مورد آنچه مکتب فرانسوی ادبیات تطبیقی خوانده می‌شود صادق است. در مقابل، دیگر پژوهشگران تطبیقی، به‌خصوص در ایالات متحد آمریکا، رویکردی بسیار کلی برگزیدند. برای آنها ادبیات تطبیقی تقریباً به معنی هر مقایسه‌ای بین انواع مختلف متون بود، از متون نوشتاری گرفته تا سینمایی، موسیقایی، بصری و هر متن دیگر. هر دو این رویکردها با فکر مقایسه کلنچار می‌رفتند و در تعریف مرزها گرفتار شده بودند.

این حوزه آن‌گاه معنا پیدا می‌کند و رویکردی حقیقتاً ابتکاری برای مطالعه ادبیات به دست می‌دهد که نقش خواننده مورد توجه قرار گیرد و عمل مقایسه حین خواندن انجام شود، نه پیشاپیش و با محدود کردن دایره پژوهش به متونی خاص. به علاوه، متون باید در موقعیت تاریخی‌شان مطالعه شوند، زیرا این موضوع می‌تواند خوانش و کل اندیشه تطبیق را به طور بنیادی دگرگون کند.

پس، به عنوان نمونه، اهمیت ترجمه‌های عزرا پاوند^۱ از اشعار چینی که به انتشار مجموعه کیتی^۲ انجامید — البته اگر بتوان آنها را ترجمه نامید — در چگونگی خوانش

^۱ Ezra Pound

^۲ *Cathay* (۱۹۱۵) مجموعه شعری کوچک که در واقع ترجمه / تفسیرهای عزرا پاوند بود بر مبنای یادداشت‌های ارنست فنلوسا (Ernest Fenollosa) پژوهشگر ادبیات چین و ژاپن. اشعار این مجموعه در اصل سروده لی پو (Li Po)، شاعر چینی، هستند که پاوند در ترجمه‌هایش از او با نام ژاپنی‌اش (Rihako) یاد می‌کند. پاوند با استفاده از یادداشت‌های فنلوسا سبکی جدید و کمابیش پیچیده در ترجمه خلق کرد. این اشعار تأثیر عمیقی بر شعر انگلیسی قرن بیستم گذاشتند و از جمله موجب پیدایش نهضت ایمازیست و توجه گسترده به ادبیات و تفکر آسیایی شدند. م.

این اشعار پس از انتشار و در آن لحظه تاریخی است که به چاپ رسیده‌اند. چنان که هیو کینر در کتاب *عصر پائوندا* اشاره می‌کند، شاید اشعار کیتی، آن‌گونه که پائوندا مد نظر داشت، به صورت ترجمه‌هایی از شعر چین باستان آغاز شده باشند، اما در مسیر پذیرش به اشعار جنگ تبدیل شدند و نسلی را مخاطب قرار دادند که با هول و هراس‌های سنگرهای فلاندر دست به گریبان بود. کینر چنین استدلال می‌کند که، همان‌گونه که در قرن هجدهم پوپ^۱ از نوشته‌های هوراس^۲ و دکتر جانسن^۳ از آثار جوونال^۴ بهره جستند، پائوندا هم از آثار فنلوسا^۵ استفاده کرده است تا «نظامی از مشابهت‌ها و ساختاری از گفتمان‌ها عرضه کند» (کینر ۲۰۲). نتیجه این امر مجموعه‌ای از اشعار غیرمتعارف بود که نه به عنوان ترجمه‌هایی از ادبیات غریب خاور، بلکه به صورت واژگانی مؤثر و تصویرگرایانه و ملامال از درد و ضایعات جنگ جهانی دریافت شد. تأثیر این اشعار چنان بود که از یک سو الگویی برای نسل جدیدی از شاعران محسوب می‌شد که سعی داشتند وحشت جنگ را به دست‌مایه‌ای مناسب برای شعر تبدیل کنند. از دیگر سو، این اشعار معیاری برای مترجمان آینده بود، زیرا ظرفیت‌های شعر چینی را به خوانندگان انگلیسی‌زبان عرضه می‌کرد. بنابراین، هدف پژوهشگر ادبیات تطبیقی بررسی این اشعار در موقعیت و برهه ظهور آنها، و مقایسه آنها با دیگر اشعار جنگ است که در همان دوره سروده شده‌اند.

اهمیت کیتی در تأکید این مجموعه بر روندی است که ترجمه می‌تواند از طریق آن موجب ابداع و نوآوری ادبی شود. این یکی از خدمات مطالعات ترجمه به ادبیات تطبیقی است. هر چند مطالعات ترجمه در گذشته حیطه‌ای حاشیه‌ای در ادبیات تطبیقی تلقی می‌شد، اما اکنون نقش اساسی ترجمه در تاریخ ادبیات به رسمیت شناخته شده است. دوره‌های مهم نوآوری ادبی اغلب از پی دوره‌های فعالیت فشرده ترجمه می‌آیند. اهمیت ترجمه را در دوره رنسانس و نهضت اصلاح دین^۶ نمی‌توان دست‌کم گرفت. امروز نیز، با گشوده شدن درهای چین به روی جهان غرب و همکاری‌های اقتصادی جدید این کشور با دنیا، ترجمه نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. به همین ترتیب، زمانی

^۱ Alexander Pope

^۲ Horace

^۳ Dr. Samuel Johnson

^۴ Juvenal

^۵ Ernest Fenellosa

^۶ Reformation

که کمال آتاتورک برنامه تجددگرایی ترکیه را در دهه ۱۹۲۰ رهبری می‌کرد، یکی از ابعاد مهم تفکر او ترجمه نظام‌مند متونی بود که به تعبیری متون اساسی و مهم فرهنگ غرب محسوب می‌شدند. اندیشه‌های نو، انواع ادبی جدید و ساختارهای تازه از طریق ترجمه ایجاد می‌شوند، ولی بسیار عجیب است که، به رغم گذشت زمانی طولانی، ادبیات تطبیقی به عنوان یک حوزه تخصصی اهمیت پژوهش در تاریخ ترجمه را به رسمیت نشناخته است.

در گزینش واژه مناسب تردید داشتم و به همین دلیل از ادبیات تطبیقی به عنوان حوزه، رشته و تخصص یاد کردم. این تردید نمایشگر تردید در خود ادبیات تطبیقی است. گویی دارم به نظر منتقد بزرگ ایتالیایی، بندتو کروچه، برمی‌گردم که به شدت نسبت به ادبیات تطبیقی شکاک بود. او اعتقاد داشت که ادبیات تطبیقی واژه‌ای غامض است که چیزی آشکار را نهان می‌کند: این که موضوع اصلی پژوهش تاریخ ادبیات است. «تاریخ تطبیقی ادبیات همان تاریخ است به معنای حقیقی‌اش که توضیح کامل اثر ادبی است، اثری که تمامی روابط آن را احاطه کرده، در کلیت مَرکَب تاریخ ادبی جهان قرار گرفته (چه جای دیگری می‌توان آن را قرار داد؟) و، با توجه به این روابط و مقدماتی که فلسفه وجودی آن هستند، بررسی می‌شود» (کروچه ۲۲۲). البته کروچه به درستی هدف اصلی مطالعه را تاریخ ادبیات می‌داند، ولی نه فقط تاریخ لحظه خلق متن اصلی، بلکه تاریخ پذیرش و دریافت متون طی اعصار. بر این اساس، اجرای اخیر تیمور کبیر اثر کریستوفر مارلو^۱ در تئاتر آلد ویک^۲ شهر لندن نمونه‌ای جالب از بازخوانی است. در این گونه بازخوانی، موقعیت اجتماعی-سیاسی خوانش و دریافت متن مورد توجه قرار می‌گیرد. در این اجرا، برخی صحنه‌ها که ممکن بود برای مخاطب مسلمان توهین‌آمیز باشند حذف شده بود. پژوهش تطبیقی این نمایشنامه مستلزم بررسی لحظه تاریخی نوشته شدن آن توسط مارلو در کنار مسائلی است که اجرای این نمایشنامه در سایه بمب‌گذاری‌های ژوئیه ۲۰۰۵ در لندن برای کارگردان معاصر انگلیسی ایجاد می‌کند. چنین پژوهشی باید سازش‌های زیباشناختی اجرای تئاتر آلد ویک را در برابر تمایل به حفظ تمامیت نمایشنامه‌ای بسنجد که امروز در ادبیات انگلیسی نمایشنامه‌ای کلاسیک محسوب می‌شود.

^۱ Christopher Marlow, *Tamburlaine the Great*

^۲ Old Vic

اسپیواک نگران اندیشه «خواهد شدن»^۱ است، اندیشه‌ای که به گمان او مسیر آینده ادبیات تطبیقی است. من بیشتر نگران «شده است»^۲ هستم. ولی به نظر می‌رسد که هر دو ما، به شیوه‌های مختلف، پیشنهاد می‌کنیم که به جای اینکه ادبیات تطبیقی را به دید یک رشته بنگریم، باید آن را روشی برای برخورد با ادبیات بدانیم؛ روشی که نه تنها نقش خواننده را مقدم می‌شمرد، بلکه همواره متوجه آن موقعیت تاریخی است که عمل نوشتن و عمل خواندن در آن صورت می‌گیرند. اصطلاح ادبیات تطبیقی با اهمیت یافتن گفتمان ادبیات‌های ملی در اوایل قرن نوزدهم پدیدار شد. در قرن هجدهم و پیش از آن، زمانی که پژوهشگران در زبان‌های مختلف کار می‌کردند و مرز رشته‌ها چندان دقیق تعریف نشده بود و رشته‌ها به هم پیوسته و مرتبط بودند، ادبیات تطبیقی معنایی نداشت. آینده ادبیات تطبیقی در گرو صرف نظر کردن از تلاش برای ارائه هرگونه تعریف تجویزی از هدف مطالعه است. در عوض، باید بر تمرکز بر خود ادبیات در وسیع‌ترین معنای ممکن و به رسمیت شناختن همبستگی‌های ناگزیر ناشی از انتقال ادبی تأکید کرد. ادبیات هیچ‌یک از کشورهای اروپایی را نمی‌توان به تنهایی مورد مطالعه قرار داد. پژوهشگران اروپایی نیز نباید از سنجش دوباره میراث خود شانه خالی کنند. از دیدگاه پژوهشگران نیم‌کره جنوبی چیزهای بسیاری می‌توان آموخت که مهم‌ترین آنها تغییر دیدگاهی است که نظریات آنها ناگزیر برمی‌انگیزد. اما این نیز مهم است که ما اروپاییان جایگاه خود را در رابطه با تاریخ ادبیات خویش از نظر دور نداریم. در این تاریخ، ترجمه ابزار مهمی است که جریان اطلاعات را ممکن می‌سازد. بنابراین، تاریخ ترجمه را باید در کانون هر پژوهش ادبیات تطبیقی قرار داد. جالب اینکه نویسندگان همواره دست‌کم بیست سال یا در این حدود از منتقدان ادبی پیش هستند، و امروز نویسندگان بیشتری در اروپا به ادبیات اعصار گذشته نظر دارند، به آن مشغول‌اند، بازنویسی‌اش می‌کنند و از آن به عنوان راهبردی برای به پرسش کشیدن جهان معاصر بهره می‌جویند. باشد که متخصصان ادبی از آنها پیروی کنند، بحث‌های بی‌حاصل درباره اصطلاحات و تعاریف را کنار بگذارند، به مطالعه ثمربخش خود متون توجه کنند و تاریخ خوانش و نگارش را در محدوده‌های فرهنگی و زمانی ترسیم کنند.

^۱ to-comeness ، آنچه در آینده پیش خواهد آمد - م.

^۲ has-happenedness ، آنچه در گذشته تا به حال رخ داده است - م.

منابع

- Bassnett, Susan. *Comparative Literature: A Critical Introduction*. Oxford: Blackwell, 1993.
- Buesco, Helena Carvalho and Goncalo Cordiero eds. *O grande terramoto de Lisboa: ficar diferente*. Lisbon: Gradiva, 2005.
- Croce, Benedetto. 'Comparative Literature.' in *Comparative Literature: The Early Years*. Eds. Hans-Joachim Schultz and Phillip H. Rhein. Chapel Hill: University of North Carolina Press, 1973.
- Kenner, Hugh. *The Pound Era*. London: Faber, 1972.
- Spivak, Gayatri Chakravorty. *Death of a Discipline*. New York: Columbia University Press, 2003.
- Vieira, Else Ribeiro Pires. 'Liberating Calibans: Readings of *Antropofagia* and Haroldo de Campos' Poetics of Transcreation.' in *Postcolonial Translation: Theory and Practice*. Eds. Susan Bassnett and Harish Trivedi. London and New York: Routledge, 1999.